

جواد درویش متولی  
قاضی دادگستری ورامین

## ۲۰ اشکال در قانون مجازات اسلامی

اشاره:

وارسی و کندوکاو در قوانین موضوعه بخصوص قوانین جدید التصویب به معنی آن است که قاضی ضرورتاً باید ابزار کار خود را بشناسد و کاست و کمال آن را بسنجد، کاستیها را بنمایاند و از کمال کار تکیه‌گاهی فراهم کند، همکار ما آقای درویش نیز بر قانون مجازات اسلامی مروری از این دست داشته‌است که البته نتیجه مطالعات خود را آراسته به مقدمه‌یی مستوفی در اختیار دفتر مجله گذاشته بودند و ما به ملاحظه اختصار با حذف آن مقدمه، خواننده را یکباره با آن تأملات رودر رو ساخته‌ایم:

مجله حقوقی دادگستری

۱- تبصره ۲ ماده ۱۴۰ قانون مجازات اسلامی در مورد فحاشی و الفاظ رکیک و نسبت دادن هر امری به دیگری که دلالت بر قذف نکند چنین می‌گوید: «هرگاه کسی امری غیر از زنا یا لواط، مانند مساحقه و سایر کارهای حرام را به شخصی

نسبت دهد به شلاق تا ۷۴ ضربه محکوم خواهد شد.» در همین مورد مجدداً قانونگذار در ماده ۱۴۵ می‌گوید: «هر دشنامی که باعث اذیت‌شونده شود و دلالت بر قذف نکند مانند اینکه کسی به زنش بگوید تو باکره نبودی موجب محکومیت کوفینده به شلاق تا ۷۴ ضربه می‌شود.»

و در ماده ۶۰۸ همین قانون قانونگذار برای سومین بار همین مطلب را تکرار نموده و چنین می‌گوید: «توهین به افراد از قبیل فحاشی و استعمال الفاظ رکیک چنانچه موجب حد قذف نباشد به مجازات شلاق تا ۷۴ ضربه و یا پنجاه‌هزار تا یک میلیون ریال جزای نقدی محکوم خواهد شد.»

به نظر می‌رسد هر امری که مصداق تبصره ۲ ماده ۱۴۰ باشد از مصادیق ماده ۱۴۵ هم می‌باشد و هر چه مصداق ماده ۱۴۵ باشد از مصادیق تبصره ۲ ماده ۱۴۰ نیز می‌باشد و منطقاً رابطه تساوی بین این دو ماده برقرار است و مفهوم ماده ۶۰۸ که به‌طور عام در مورد توهین می‌باشد تمامی مصادیق ماده ۱۴۵ و تبصره ۲ ماده ۱۴۰ را دربرمی‌گیرد و رابطه ماده ۶۰۸ با دو ماده دیگر عموم و خصوص مطلق است به عبارت دیگر با وجود ماده ۶۰۸ هیچ نیازی به ماده ۱۴۵ و تبصره ۲ ماده ۱۴۰ نبوده و مواد مذکور تکراری و زائد بوده و موجب حجیم شدن بی‌مورد مواد قانونی است.

۲- قانونگذار مواد متعددی را به بیان شرایط و اوصاف اقرارکننده اختصاص داده یعنی شرایط و اوصافی را شرط نفوذ اقرار برشمرده است که با توجه به اختصاص مواد متعدد در تبیین شرایط و اوصاف اقرارکننده ابتدائاً این تصور و گمان را پدید می‌آورد که شرایط نفوذ اقرار در جرایم مختلف متفاوت است اگرچه در صورت یکسان بودن شرایط و اوصاف اقرارکننده قانونگذار آنها را در يك ماده به‌طور عام احصاء می‌نمود و اختصاص مواد متعدد در برشماری این شرایط و اوصاف دلالت

بر آن دارد که شرایط نفوذ اقرار در جرائم مختلف متفاوت می‌باشد و قانونگذار ۸ ماده قانونی را به احصاء این شرایط در جرایم موجب حد اختصاص داده‌است لکن در جمیع آن جرایم شرایط و اوصاف اقرارکننده را یکسان بر شمرده‌است بدین صورت که: قانونگذار در ماده ۶۹ ق.م.ا. در مورد جرم زنا می‌گوید: «اقرار در صورتی نافذ است که اقرارکننده دارای اوصاف بلوغ، عقل، اختیار و قصد باشد.»

و در ماده ۱۱۶ در مورد شرایط و اوصاف اقرار در بزه لواط چنین می‌گوید: «اقرار در صورتی نافذ است که اقرارکننده بالغ، عاقل، مختار و دارای قصد باشد.»

در ماده ۱۳۶ در مورد قوادی چنین می‌گوید: «قوادی با دو بار اقرار ثابت می‌شود به شرط آنکه اقرارکننده بالغ و عاقل و مختار و دارای قصد باشد.»

در ماده ۱۵۴ در مورد قذف می‌گوید: «اقرار در صورتی نافذ است که اقرارکننده بالغ و عاقل و مختار و دارای قصد باشد.»

در ماده ۱۶۹ در مورد شرب خمر می‌گوید: «اقرار در صورتی نافذ است که اقرارکننده بالغ، عاقل، مختار و دارای قصد باشد.»

در بند الف ماده ۱۸۹ در مورد شرایط و اوصاف اقرارکننده در مورد محاربه و افساد فی الارض می‌گوید: «محاربه و افساد فی الارض از راههای زیر ثابت می‌شود: الف - با یک بار اقرار به شرط آنکه اقرارکننده بالغ و عاقل و اقرار او با قصد و اختیار باشد.»

در بند ۲ ماده ۱۹۹ در مورد شرایط و اوصاف اقرارکننده در بزه سرقت چنین می‌گوید:

«سرقتی که موجب حد است با یکی از راههای زیر ثابت می‌شود: ۱- شهادت دو مرد عادل ۲- دو مرتبه اقرار سارق نزد قاضی به شرط آنکه اقرارکننده بالغ و عاقل و قاصد و مختار باشد.»

و بالآخره در ماده ۲۲۳ در مورد شرایط و اوصاف اقرارکننده در قتل عمد می‌گوید:

«اقرار در صورتی نافذ است که اقرارکننده دارای اوصاف زیر باشد: ۱- عقل

۲- بلوغ ۳- اختیار ۴- قصد.»

یعنی قانونگذار در جرائم زنا، لواط، قوادی، قذف، شرب خمر، محاربه و افساد فی الارض، سرقت و قتل عمد شرایط یکسان و چهارگانه بلوغ، عقل، اختیار و قصد را شرط نفوذ اقرار تعیین نموده است در صورتی که می‌توانست بلکه می‌بایست اوصاف و شرایط چهارگانه بلوغ، عقل، اختیار و قصد را به‌طور عام در یک ماده بیان می‌نمود به این صورت: «در کلیه جرایم مستوجب حد اقرار در صورتی نافذ است که اقرارکننده بالغ، عاقل، مختار و دارای قصد باشد» و یا این‌که «در جرایم موضوع مواد ۶۳-۱۰۸-۱۳۵-۱۳۹-۱۶۵-۱۸۳-۱۱۷ و ۲۰۵ این قانون اقرار در صورتی نافذ است که اقرارکننده بالغ، عاقل، مختار و دارای قصد باشد.»

و مسئله دیگر در این مبحث این است که در سایر جرایم قانونگذار شرایط نفوذ اقرار را احصاء ننموده و سکوت اختیار کرده است.

ماده ۱۵۶ قانون مجازات اسلامی در مورد نحوه اجرای حد شلاق بر قذف‌کننده چنین می‌گوید:

«تازیانه را نباید به سر و صورت قذف‌کننده زد» و همین‌طور در تبصره ماده ۱۷۶ این قانون در مورد شخص مسکر چنین گفته است: «تازیانه را نباید به سر و صورت و عورت محکوم زد» مسلماً جرایمی که در قانون منحصراً مجازاتی جز شلاق ندارند متعدد می‌باشد و حتی در جرائم تعزیری نیز قانونگذار به حاکم دادگاه اجازه تعیین مجازات شلاق را داده است چرا در مورد بیان نحوه اجرای مجازات شلاق فقط در مورد قاذف و مسکر استثناء قایل شده است که شلاق را نباید به سر و صورت آنها زد آیا مفهوم آن جز این خواهد بود که در سایر جرایم زدن شلاق به سر و صورت و

عورت محکوم مانعی ندارد. درحالی که به نظر نمی‌رسد که مقصود قانونگذار چنین باشد مسلماً قانونگذار خواسته است در سایر جرایم چنین تجویزی صادر نماید بلکه استثناء نمودن آن فقط در دو مورد و سکوت آن در سایر موارد صرفاً ناشی از تسامح می‌باشد مقتضی است قانونگذار در جهت اصلاح آن با وضع يك ماده کلی زدن تازیانه را به سر و صورت و عورت محکوم منع نماید اگرچه بهتر این است که بیان نحوه اجرای حکم شلاق را به آیین‌نامه‌های اجرای احکام کیفری واگذار کند.

آء تبصره ۲ ماده ۲۰۱ در مورد مجازات معاون در سرقت موجب حد چنین می‌گوید: «معاون در سرقت موضوع ماده ۱۹۸ این قانون به يك سال تا سه سال حبس محکوم می‌شود.»

به موجب ماده ۲۰۱ قانون مجازات اسلامی مجازات سارق در سرقت موجب حد عبارت است از در مرتبه اول قطع چهار انگشت دست راست و در مرتبه دوم قطع پای چپ سارق از پائین برآمدگی و در مرتبه سوم حبس ابد و در مرتبه چهارم اعدام.

و به موجب تبصره ۲ این ماده مجازات معاون در سرقت موجب حد از ۱ تا ۳ سال حبس می‌باشد بی‌تردید مجازات سارق در سرقت‌های تعزیری نباید شدیدتر از مجازات سارق در سرقت‌های موجب حد باشد چرا که ماهیت سرقت موجب حد که ربودن پنهانی مال دیگران است با ماهیت سرقت تعزیری تفاوتی ندارد و فقط در صورت وجود شرایطی مضاعف نظیر شکستن حرز است که سرقت تعزیری به سرقت موجب حد تبدیل خواهد شد یا به دیگر سخن اگر اصل را بر موجب حد بودن سرقت بگیریم باید گفت در صورت فقدان يك یا چند شرط از شرایط مذکور در ماده ۱۹۸ است که سرقت موجب حد را به سرقت تعزیری مبدل می‌نماید پس در سرقت‌های موجب حد سارق با جمع شرایط ۱۶ گانه احصاء شده در ماده ۱۹۸ فی‌الواقع اقدامات جسورانه‌تری را در سرقت مرتکب می‌شود و به حکم عقل و منطق چنین سارقی لازم است مجازات شدیدتری در مقایسه با سرقت‌های تعزیری درباره او اعمال گردد.

به این موضوع قانونگذار در زمان تعیین مجازات مباشر جرم در سرقت‌های تعزیری توجه داشته‌است. یعنی مجازات سارق در سرقت‌های تعزیری را در هر صورت خفیف‌تر از مجازات سارق در سرقت موجب حد تعیین نموده‌است و شدیدترین مجازات تعیین شده در سرقت‌های تعزیری که در ماده ۶۵۱ قانون مجازات اسلامی آمده‌است از ۵ تا ۲۰ سال حبس می‌باشد که از قطع چهار انگشت دست خفیف‌تر است لکن در تعیین مجازات معاونین جرم در سرقت‌های موجب حد و تعزیر به این امر توجهی نشده‌است. با توجه به مطالبی که عرض شد و با عنایت به وجود رابطه نزدیک بین عمل مباشر و معاون بدیهی است مجازات معاون در سرقت موجب حد نیز باید از مجازات معاون در سرقت‌های تعزیری شدیدتر باشد در حالی که به موجب تبصره ۲ ماده ۲۰۱ مجازات معاون در سرقت‌های موجب حد از یک تا ۳ سال حبس می‌باشد لکن مجازات معاون در سرقت‌های تعزیری موضوع مواد ۶۵۱ و ۶۵۴ با توجه به ماده ۷۲۶ قانون مجازات اسلامی پنج سال حبس خواهد بود یعنی اگر سرقت واجد شرایط حد، تشخیص داده شود معاون در سرقت به موجب تبصره ۲ ماده ۲۰۱ به حبس از یک تا ۳ سال محکوم خواهد شد و اگر همان سرقت فاقد یک یا چند شرط از شرایط ۱۶ گانه مذکور در ماده ۱۹۸ بوده و سرقت، تعزیری و از مصادیق مواد ۶۵۱ یا ۶۵۴ تشخیص داده شود مجازات معاون جرم ۵ سال حبس خواهد بود که این مسئله یعنی خفیف‌تر بودن مجازات معاون در سرقت موجب حد نسبت به مجازات معاون در سرقت‌های تعزیری برخلاف منطق حقوقی و عدالت و نصفت قضائی است و تناسب بین جرم و مجازات که رعایت آن امری ضروری است مراعات نشده‌است و جا دارد قانونگذار در این مورد به تعدیل مجازات‌ها همت گمارد.

۵- ماده ۲۰۳ که در مورد مجازات سارق در سرقت‌های تعزیری است و

همین‌طور تبصره ذیل آن در مورد مجازات معاون در سرقت‌های تعزیری است چنین

می‌گوید: «سرقتی که فاقد شرایط اجرای حد باشد و موجب اخلال در نظم یا خوف شده یا بیم تجری مرتکب یا دیگران باشد اگرچه شاکی نداشته باشد یا گذشت نموده باشد موجب حبس تعزیری از ۱ تا ۵ سال خواهد بود» تبصره «معاونت در سرقت موجب حبس از شش ماه تا ۳ سال می‌باشد».

این ماده که در مورد مجازات سارق در سرقت‌های تعزیری بوده و همچنین تبصره ذیل آن که در مورد مجازات معاون جرم در سرقت‌های تعزیری است با مواد ۶۵۱ الی ۶۶۷ که در مورد انواع سرقت‌های تعزیری بوده از حیث موضوع واحد لکن از حیث شرایط و مجازات مغایر است در ماده ۲۰۳ قانونگذار صرف سرقت تعزیری را موجب مجازات نمی‌داند و اخلال در نظم یا ایجاد خوف یا بیم تجری مرتکب یا دیگران را شرط اعمال مجازات که همان حبس از یک تا ۵ سال می‌باشد می‌داند لکن قانونگذار در مواد ۶۵۱ الی ۶۶۷ صرف سرقت تعزیری را موجب مجازات می‌داند و در موارد متعدد در شرایط مختلف به تفکیک، مجازات‌ها را بیان نموده به نظر می‌رسد که با وضع مواد ۶۵۱ الی ۶۶۷ و ۷۲۶ دیگر جایی برای بقاء ماده ۲۰۳ و تبصره ذیل آن باقی نمی‌ماند و قانونگذار باید نسبت به نسخ صریح آن اقدام می‌نمود.

مسئله دیگر در باب سرقت در مورد مجازات شروع به جرم است که به موجب ماده ۱۰۹ قانون تعزیرات مصوب سال ۶۱ مجازات شروع به سرقت تا ۷۴ ضربه شلاق بوده است لکن پس از تصویب کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۷۵ ماده ۶۵۵ این قانون فقط در مورد دسته خاصی از سرقت‌های تعزیری یعنی سرقت‌های موضوع مواد ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴ برای شروع به جرم مجازات تعیین نموده و ماده ۶۵۵ در این مورد می‌گوید:

«مجازات شروع به سرقت مذکور در موارد قبل تا ۵ سال حبس و شلاق تا ۷۴ ضربه می‌باشد» و در مورد شروع به جرم سرقت‌های موضوع مواد ۶۵۶ به بعد ساکت

است با توجه به اینکه قانونگذار در مقام بیان این موضوع بوده و سکوت اختیار نموده است باید بر آن بود که شروع به سرقت در سرقت‌های موضوع مواد ۶۵۶ به بعد جرم نمی‌باشد لکن رویه قضائی همچنان شروع به سرقت را در کلیه سرقت‌ها جرم دانسته و بعضاً مشاهده شده است که در راستای این عقیده قضات محترم ناگزیر به ماده ۱۰۹ قانون تعزیرات مصوب سال ۶۱ استناد جسته‌اند به نظر می‌رسد با تصویب قانون تعزیرات مصوب سال ۷۵ قانون تعزیرات مصوب سال ۶۱ کلاً نسخ شده و این دو قانون مکمل یکدیگر نیستند و استناد به قانون تعزیرات مصوب سال ۶۱ در حال حاضر فاقد محل و موقعیت قانونی است و مقتضی است قانونگذار با الحاق يك تبصره به مواد این قانون مجازات شروع به جرم را در این دسته از سرقت‌های تعزیری تعیین نماید.

۷- در ماده ۲۰۸ قانون مجازات اسلامی در مورد آن دسته از قتل‌های عمدی که شاکی نداشته و... چنین آمده است: «هرکس مرتکب قتل عمد شود و شاکی نداشته و یا شاکی داشته ولی از قصاص گذشت کرده باشد و اقدام وی موجب اخلال در نظم جامعه یا خوف شده و یا بیم تجری مرتکب یا دیگران گردد موجب حبس تعزیری از ۳ تا ۱۰ سال خواهد بود» و در تبصره ذیل آن چنین آمده است: «در این مورد معاونت در قتل عمد موجب حبس از يك تا ۵ سال می‌باشد» و همین موضوع دقیقاً به کیفیت مذکور در ماده ۶۱۲ مجدداً تکرار شده است و در این ماده نیز چنین آمده است: «هرکس مرتکب قتل عمد شود و شاکی نداشته یا شاکی داشته ولی از قصاص گذشت کرده باشد و یا به هر علت قصاص نشود در صورتی که اقدام وی موجب اخلال در نظم و صیانت و امنیت جامعه شده یا بیم تجری مرتکب یا دیگران گردد دادگاه مرتکب را به حبس از ۳ تا ۱۰ سال محکوم می‌نماید» و تبصره ذیل آن هم به طور تکراری می‌گوید: «در این مورد معاونت در قتل عمد موجب حبس از يك تا پنج سال خواهد بود.»



همان طوری که ملاحظه می‌شود قانونگذار دقیقاً در مورد موضوعی واحد در دو ماده جداگانه عبارات و الفاظی قریب به یک مضمون آورده و در تبصره ذیل آن نیز همین تکرار و مکررات را آورده است که جا دارد نسبت به تلفیق آنها اقدام نماید.

﴿ در ماده ۲۳۹ در مبحث قسامه در تعریف لوث چنین آمده است: «هرگاه بر اثر قرائن و یا اماراتی و یا از هر طریق دیگری از قبیل...»

... حاکم به ارتکاب قتل از جانب متهم ظن پیدا کند مورد از موارد لوث محسوب می‌شود.»

با توجه به تعریف مذکور حصول ظن به ارتکاب قتل برای حاکم از ارکان اصلی تحقق لوث است و لوث پدیده‌یی است حقوقی که مبتنی بر حصول ظن قاضی به ارتکاب قتل است، یعنی از هر طریقی حاکم به ارتکاب قتل از جانب متهم مظنون شود مورد از موارد لوث خواهد بود و بدون حصول ظن برای حاکم، لوث معنا نخواهد داشت با این وجود به نظر می‌رسد قانونگذار در تبیین ماده ۲۴۵ که می‌گوید: «در موارد لوث در صورت نبود قرائن موجب ظن به قتل برای تحقق قسامه مدعی باید حضور مدعی‌علیه را هنگام قتل در محل واقعه ثابت نماید در صورتی که حضور مدعی‌علیه احراز نشود اگر مدعی‌علیه حضور خود را هنگام قتل در محل واقعه انکار نماید ادعای او با ادای سوگند پذیرفته می‌شود.»

با توجه به اینکه ماده ۲۳۹ تحقق لوث را منوط به حصول ظن قاضی می‌داند و حصول ظن قاضی را از ارکان اصلی تحقق لوث دانسته و در این ماده گفته است در موارد لوث در صورت نبود قرائن موجب ظن به قتل برای تحقق قسامه مدعی باید...

به نظر می‌رسد قانونگذار در بیان این موضوع مرتکب تسامح شده است و برخلاف آنچه که در ماده ۲۳۹ گفته است در این ماده چنان بیان داشته است، که بدون قرائن و اماراتی که موجب حصول ظن به ارتکاب قتل برای قاضی شود و بدون حصول

ظن قاضی هم لوث محقق خواهد شد لذا مقتضی است تعارض موجود در این دو ماده باید به گونه‌یی رفع شود و همین‌طور است در ماده ۲۴۴.

۹- در ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی که راجع است به تمدید مهلت در پرداخت دیه برای قاتل در قتل شبیه عمد پس از مهلت دو ساله موضوع بند ب ماده ۳۰۲ که چنین مقرر داشته است: «دیه قتل شبیه عمد در ظرف دو سال پرداخت می‌شود» و در ماده ۳۰۳ آمده است: «اگر قاتل در شبیه عمد در مدت معین قادر به پرداخت نباشد به او مهلت مناسب داده می‌شود.»

به نظر می‌رسد مقررات این ماده با ماده ۶۹۶ همین قانون که در آن پس از انقضاء مهلت دو ساله در شبیه عمد مهلت دیگری برای قاتل قائل نشده و مقرر داشته است که «در کلیه مواردی که محکوم‌علیه علاوه بر محکومیت کیفری به رد عین یا مثل مال یا ادای قیمت یا پرداخت دیه و ضرر و زیان ناشی از جرم محکوم شده باشد و از اجرای حکم امتناع نماید در صورت تقاضای محکوم له دادگاه با فروش اموال محکوم‌علیه به جز مستثنیات دین حکم را اجراء یا تا استیفاء حقوق محکوم له محکوم‌علیه را بازداشت خواهد نمود» در تعارض می‌باشد و در موضوع واحد مقررات مغایر و معارض وضع شده است و نمی‌توان گفت که ماده ۶۹۶ چون مؤخر التصویب است به موجب ماده ۷۲۹ ناسخ ماده ۳۰۳ می‌باشد چرا که ماده ۷۲۹ کلیه قوانین مغایر با این قانون یعنی (قانون مجازات اسلامی) را منسوخ اعلام نموده است و ناظر بر قوانین دیگر است در حالی که در اینجا مواد یک قانون با یکدیگر در تعارض و تغایر هستند و از قوت قانونی یکسان برخوردارند و مواد مؤخر التصویب آن نمی‌تواند ناسخ مواد مقدم باشد به ویژه اینکه با توجه به الزام قاضی در تفسیر به نفع متهم باید بر آن بود که ماده ۳۰۳ بر ماده ۶۹۶ حکومت دارد و برای قاتل در شبیه عمد پس از انقضاء مهلت دو ساله (موضوع ماده ۳۰۲) به موجب ماده ۳۰۳ چنانچه محکوم‌علیه قادر به پرداخت دیه

نباشد مهلت مناسب دیگری باید به او داده شود گرچه رویه قضائی مؤید این نظر نیست در هر صورت قانونگذار باید تغییر موجود در مواد يك قانون را رفع نماید.

۵- در تبصره يك ماده ۲۹۵ آمده است: «جنایتهای عمدی و شبه‌عمدی دیوانه و نابالغ به منزله خطای محض است.» همین مطلب را قانونگذار عیناً در تبصره ذیل ماده ۳۰۶ آورده است: «جنایت عمد و شبه‌عمد نابالغ و دیوانه به منزله خطای محض و برعهده عاقله می‌باشد» یعنی قانونگذار موضوعی واحد و یکسان را در دو تبصره بیان داشته که لازم است به منظور رعایت شیوه قانونگذاری و جلوگیری از برحجم شدن متن قانون مطلب مذکور در يك تبصره آورده شود.

۶- معنا و مفهوم ماده ۳۰۵ با مفهوم ماده ۳۰۹ یکسان است و در هر دو ماده مطلب واحدی بیان شده است در ماده ۳۰۵ در خصوص ضامن پرداخت دیه در قتل خطای محض چنین آمده است: «در قتل خطای محض در صورتی که قتل با بیینه یا قسامه یا علم قاضی ثابت شود پرداخت دیه به عهده عاقله است و اگر با اقرار قاتل یا نکول او از سوگند یا قسامه ثابت شد به عهده خود اوست.»

و مجدداً همین مطلب را در ماده ۳۰۹ به این صورت آورده است: «هرگاه قتل خطائی با گواهی شهود عادل ثابت شود عاقله عهده‌دار دیه خواهد بود ولی اگر با اقرار جانی ثابت شود خود جانی ضامن است.»

با توجه به اینکه قانونگذار در ماده ۳۰۵ در صورتی که قتل خطای محض با بیینه یا قسامه یا علم قاضی ثابت شود عاقله را عهده‌دار پرداخت دیه دانسته و با آوردن قید بیینه که اعم از شهادت شهود است (چنانچه قتل خطای محض با بیینه یا... ثابت شود) بی‌نیاز از وضع ماده ۳۰۹ بوده که در آن مجدداً آورده است چنانچه قتل خطای محض با شهادت شهود عادل ثابت شود عاقله عهده‌دار دیه خواهد بود یعنی دقیقاً همان مطلبی را که در ماده ۳۰۵ گفته است در ماده ۳۰۹ تکرار نموده است و بیان آن در ماده ۳۰۹ تکراری و زائدمی باشد.

۲- در بحث دیه هر عضو از اعضای بدن که دارای دیه کامل باشد در صورتی که آن عضو از چند قسمت تشکیل شده باشد به هر نسبت که قطع یا جرح بر آن وارد شود به همان نسبت دیه به آن عضو تعلق می‌گیرد فی‌المثل مجموع دو دست دیه کامل دارد چنانچه یک دست از سوی جانی قطع گردد نصف دیه کامل برعهده او خواهد بود و اگر دست دیگر را شخص ثالث قطع نماید پرداخت نصف دیه دست برعهده آن شخص ثالث خواهد بود یعنی در مجموع به مجنی‌علیه دیه کامل تعلق می‌گیرد و همین‌طور است در دیه انگشتان دست که دیه مجموع ده انگشت دست دیه کامل است و هرگاه جانی اقدام به قطع یک انگشت نماید یک‌دهم دیه کامل و اگر دو انگشت را قطع نماید دودهم دیه کامل و به همین نسبت بالا می‌رود به نحوی که اگر ده نفر هر یک به‌طور جداگانه ده انگشت شخصی را قطع نمایند هر کدام باید یک‌دهم دیه کامل در حق مجنی‌علیه پرداخت نمایند که در مجموع دیه کامل به مجنی‌علیه تعلق خواهد گرفت. این مسئله در تمامی موارد در مبحث دیه از سوی قانونگذار مراعات شده است جز در ماده ۳۷۹ که در مورد دیه چهار پلک چشم می‌باشد در این ماده آمده است: «دیه مجموع چهار پلک دو چشم دیه کامل خواهد بود و دیه پلکهای بالا ثلث دیه کامل و دیه پلکهای پائین نصف دیه کامل است» قانونگذار در صدر ماده دیه مجموع چهار پلک دو چشم را دیه کامل تعیین نموده است ولی دیه پلکهای بالا و پائین را به میزانی تعیین نموده که مجموع آنها از دیه کامل کمتر خواهد بود یعنی وقتی که قانونگذار در صدر ماده دیه مجموع چهار پلک دو چشم را دیه کامل تعیین نموده و در ذیل ماده دیه دو پلک بالا را ثلث دیه تعیین نموده و قهراً باید دیه دو پلک پائین دو ثلث دیه کامل باشد تا مجموع آن معادل دیه کامل باشد درحالی که دیه دو پلک پائین را نصف دیه کامل تعیین نموده است لذا در کیفیت فعلی با توجه به ماده ۳۷۹ اگر شخصی چهار پلک دو چشم دیگری را از بین ببرد به موجب این ماده محکوم به دیه کامل در حق

مجنی علیه خواهد شد ولی اگر شخصی دو پلك بالای مجنی علیه را از بین ببرد و دیگری دو پلك پائین همان شخص را از بین ببرد فرد اول که دو پلك بالا را از بین برده است به موجب این ماده به ثلث ديه محکوم شده و دیگری که پلكهای پائین را از بین برده به نصف ديه محکوم خواهد شد که مجموع آن پنج ششم ديه کامل خواهد بود نه ديه کامل و این تعارض و تناقض در يك ماده قانونی قابل توجیه نبوده و قانونگذار باید نسبت به رفع این تعارض اقدام نماید.

۴۳- ماده ۳۹۶ در مورد ديه لال کردن انسان سالم می گوید: «از بین بردن تمام زبان سالم یا لال کردن انسان سالم با ضربه مغزی و مانند آن ديه کامل دارد و بریدن تمام زبان لال ثلث ديه کامل دارد» که متأسفانه در اکثر مجموعه قوانین منتشره کلمه با ضربه مغزی اشتباهاً به (یا) ضربه مغزی تبدیل شده است و گردآورندگان مجموعه قوانین به این مسئله مهم توجهی ننموده اند و حتی مجموعه قوانین منتشره از سوی روزنامه رسمی کشور سال ۷۰ نیز این اشتباه را مرتکب شده است حال آنکه معنا و مفهوم ماده با این تغییر و اشتباه به ظاهر کوچک و ناچیز به کلی عوض می شود و تبدیل کلمه با ضربه مغزی به یا ضربه مغزی موجب گردیده است که ضربه مغزی موضوعاً جدای از لال کردن انسان مورد توجه قرار گیرد و این تصور را به وجود آورد که هم لال کردن انسان و هم ضربه مغزی هر يك بتنهایی موجب ديه کامل است حال آنکه ضربه مغزی به تنهایی از مواردی نیست که ديه به آن تعلق گیرد بلکه ضربه مغزی چنانچه موجب لال شدن انسان گردد ديه کامل به مجنی علیه تعلق خواهد گرفت و قانونگذار در هنگام وضع این ماده کلمه با ضربه مغزی را آورده بود نه یا ضربه مغزی و الا آوردن یا امثال آن پس از آن معنا و مفهومی نخواهد داشت و قانونگذار با آوردن لال کردن انسان با ضربه مغزی یا امثال آن فی الواقع خواسته است با ذکر مثالی موضوع را روشن تر نماید که با تبدیل با به یا

نه تنها موجب ابهام قضیه شده‌اند بلکه به کلی آن را از معنا و مفهوم مورد نظر قانونگذار دور کرده‌اند. این مسئله در مجموعه قوانین منتشره از سوی روزنامه رسمی کشور سال ۶۲ به طور صحیح بیان شده‌است لکن در مجموعه قوانین سال ۷۰ و سایر مجموعه قوانین این اشتباه تکرار شده‌است که اهمیت موضوع اقتضای تذکر به مسئولین ذیربط جهت اصلاح این مطلب را دارد.

۱۴- قانونگذار در ماده ۴۸۶ که ماده‌یی عام است در مورد فلج کردن اعضاء و قطع اعضاء فلج به طور کلی گفته‌است: «دیه فلج کردن هر عضوی که دیه معین دارد دو ثلث دیه همان عضو است و دیه قطع کردن عضو فلج ثلث دیه همان عضو است.»

به این ترتیب این ماده با کلیتی که دارد هر جنایتی که موجب فلج کردن عضوی که دیه معین دارد و یا موجب قطع عضو فلج گردد تکلیف قضیه را روشن نموده‌است و نیازی به بیان مواد ۲۸۲ - ۲۸۹ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۴۲۷ به صورت ذیل نبوده‌است.

ماده ۲۸۲: «فلج کردن بینی موجب دو ثلث دیه کامل و از بین بردن بینی فلج موجب ثلث دیه کامل می‌باشد.»

ماده ۳۸۹: «فلج کردن گوش دو ثلث دیه و بریدن گوش فلج ثلث دیه را دارد.»

ماده ۳۹۳: «جنایتی که موجب سست شدن لبها شود طوری که با خنده و

مانند آن از دندانها کنار نرود موجب دو ثلث دیه کامل است.»

ماده ۴۹۴: «از بین بردن لبهای فلج و بی‌حس ثلث دیه دارد.»

ماده ۴۲۷: «دیه فلج کردن هر انگشت دو ثلث دیه انگشت سالم است و دیه

قطع انگشت فلج ثلث دیه انگشت سالم است.»

همانطوری که ملاحظه شد همه آن مطالبی که به طور پراکنده در پنج ماده به شرح

مذکور آمده‌است در ماده ۴۸۶ بیان شده و با وجود ماده ۴۸۶ هیچ نیازی به بیان

موارد مذکور نبوده است چرا که هر آنچه که از مصادیق تَك تَك مواد مذکور است کلاً از مصادیق ماده ۴۸۶ نیز می‌باشد و رابطه این ماده با مواد دیگر عموم و خصوص مطلق است و نیازی به بیان آن نبوده و تکراری و زائد بوده و موجب اشغال بی‌مورد مواد قانونی و حجیم شدن آن است و قانونگذار باید از بیان موارد تکراری اجتناب ورزد.

۵- ماده ۶۱۴ که در مورد ضرب و جرح عمدی می‌باشد چنین می‌گوید: «هر کس عمداً به دیگری جرح یا ضربی وارد آورد که موجب نقصان یا شکستن یا از کار افتادن عضوی از اعضاء یا منتهی به مرض دائمی یا فقدان یا نقص یکی از حواس یا منافع یا زوال عقل مجنی‌علیه گردد در مواردی که قصاص امکان نداشته باشد چنانچه اقدام وی موجب اخلال در نظم و صیانت و امنیت جامعه یا بیم تجری مرتکب یا دیگران گردد به دو تا ۵ سال حبس محکوم خواهد شد و در صورت درخواست مجنی‌علیه مرتکب به پرداخت دیه محکوم می‌شود»

تبصره: «در صورتی که جرح وارده منتهی به ضایعات فوق نشود و آلت جرح اسلحه یا چاقو و امثال آن باشد مرتکب به سه ماه تا یک سال حبس محکوم خواهد شد.»

در این ماده قانونگذار در مورد ضرب و جرح عمدی که امکان قصاص وجود نداشته باشد در مورد مجازات جانی اصل را بر این گذاشته جز دیه مجازات دیگری ندارد مگر اینکه ضرب و یا جرح وارده موجب نقصان یا شکستن یا از کار افتادن عضوی از اعضاء شده یا منتهی به مرض دائمی یا فقدان یا نقص یکی از حواس یا منافع یا زوال عقل مجنی‌علیه گردد و همچنین به موجب تبصره ذیل آن یا آلت جرح اسلحه یا چاقو یا امثال آن باشد یعنی مادام که ضرب و جرح منجر به نتایج مذکور نگردد از حیث مجازات فرقی بین ضرب و جرح عمدی و غیرعمدی قائل نشده است این‌گونه یکسان نگاه کردن به مجرم در جرائم عمدی که برای جامعه خطرناک بوده و چنانچه جامعه واکنش مناسبی از خود نشان ندهد موجب تجری جانی و دیگران

خواهد شد با مجرمین در جرائم غیر عمدی، منطبق با اهداف و سیاست کیفری قانونگذار و موازین عدل و انصاف نبوده و اصل تناسب بین جرم و مجازات مراعات نگردیده است و لازم است شخصی که با علم و عمد مرتکب ضرب و جرح می شود علاوه بر دیه مجازات دیگری برای او تعیین گردد و به نظر می رسد تعیین مجازات دیگری علاوه بر دیه تعارضی با شرع انور نداشته و حتی قانونگذار در بند ب ماده ۲۶۹ همین قانون صرف قطع عضو و جرح عمدی بدون در نظر گرفتن هیچ شرطی جز بیم تجری مرتکب یا دیگران مجازات حبس از ۳ ماه تا ۲ سال تعیین نموده است و برای معاون این جرم نیز مجازات حبس از دو ماه تا یک سال در نظر گرفته است.

﴿۱﴾ - ماده ۴۸۴ قانون مجازات اسلامی در مورد ایراد ضرب عمدی چنین

می گوید:

«دیه ضربتی که در اثر آن رنگ پوست متغیر گردد به قرار زیر است: الف) سیاه شدن صورت بدون جراحت و شکستگی شش دینار ب) کبود شدن صورت ۳ دینار ج) سرخ شدن صورت یک و نیم دینار د) در سایر اعضاء بدن در صورت سیاه شدن سه دینار و در صورت کبود شدن یک و نیم دینار و در صورت سرخ شدن سه ربع دینار است.»

صرف نظر از اینکه مجازات تعیین شده مذکور در این ماده (دیه) در موارد ضرب عمدی است در موارد غیر عمدی هم ضارب همین مجازات را دارد و از این حیث یعنی یکسان بودن مجازات ضارب در جرائم عمدی و غیر عمدی ایراد و اشکال وارد است. علاوه بر آن در این ماده با توجه به بندهای الف و ب و ج و د که شرط تحقق بزه و تعلق دیه به ترتیب سیاه شدن، کبود شدن و سرخ شدن است با توجه به شروط تعیین شده در صورتی که ایراد ضرب عمدی در حدی باشد که به هیچ یک از نتایج مذکور (سیاه شدن - کبود شدن - سرخ شدن) منجر نگردد، مجازاتی برای آن تعیین نشده و در نتیجه باید بر آن بود که اگر ضرب عمدی در حدی باشد که منجر به سیاهی و کبودی



و یا سرخی نشود جرم نیست و ضارب آن مستوجب پیگرد نبوده و حتی ملزم به پرداخت دیه‌یی هم نیست. که این برداشت و گفته اگرچه در کیفیت فعلی قانونی می‌باشد لکن با منطق حقوقی و سیاست کیفری قانونگذار که رفع هرگونه ستم و جلوگیری از تعدی و تجاوز و تخریب مجرمان است منافات دارد و به نظر می‌رسد ضرب عمدی در هر حدی که باشد ماهیتاً جرم بوده و اقتضای تعیین مجازات را دارد و لازم است قانونگذار نسبت به تعیین مجازات در ضرب عمدی حتی در مواردی که منجر به سیاهی، کبودی سرخی نشود اقدام نماید.

۷) - دفاع مشروع يك اصل کلی پذیرفته شده در حقوق جزای عمومی کشور ماست و قانونگذار در ماده ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ قانون مجازات اسلامی مشروحاً شرایط آن را بیان نموده‌است و دفاع در صورتی که واجد شرایط مقرر در مواد مذکور باشد مشروع بوده و از علل موجهه جرم است و این مواد با بیان کلی که دارد در کلیه مواردی که دفاع منطبق با شرایط مقرر در مواد مذکور باشد حاکمیت دارد و نیازی به بیان مجدد و تکراری آن در هیچ مورد نیست اما تبصره يك ماده ۶۱۵ که در مورد منازعه دسته‌جمعی می‌گوید: «در صورتی که اقدام شخص، دفاع مشروع تشخیص داده‌شود مشمول این ماده (۶۱۵) نخواهد بود» تکراری و زائد بوده و نیازی به بیان آن نبوده‌است و حتی ممکن است سبب ایجاد این گمان شود که مگر در سایر جرائم چنین نیست؟

۸) - در ماده ۶۲۰ آمده‌است «هرگاه جرائم مذکور در مواد ۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۸ در نتیجه توطئه قبلی و دسته‌جمعی واقع شود هر يك از مرتکبین به حداکثر مجازات مقرر محکوم خواهد شد.»

به نظر می‌رسد مفاد این ماده ناظر بر ماده ۶۱۶ نبوده و اساساً قابلیت اعمال نسبت به آن را ندارد چرا که ماده ۶۱۶ در مورد قتل غیرعمدی به واسطه بی‌احتیاطی یا بی‌مبالاتی یا اقدام به امری که مرتکب در آن مهارت نداشته‌است یا به سبب عدم رعایت

نظامات واقع شود بوده و قتل غیر عمدی ناشی از موارد مذکور در این ماده موضوعاً نمی‌تواند با توطئه قبلی و دسته‌جمعی صورت پذیرد چرا که در صورت توطئه قبلی و سبق تصمیم به ارتکاب قتل آن را از غیر عمدی بودن به قتل عمدی مبدل خواهد ساخت به نظر می‌رسد منظور قانونگذار در ماده ۶۲۰ مواد ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ قانون مجازات اسلامی بوده‌است که در مورد جرایم تظاهر یا قدرت‌نمایی با چاقو یا اسلحه و مزاحمت و اخاذی و اخلال در نظم و مزاحمت اطفال و بانوان می‌باشد و اشتباهاً به جای ماده ۶۱۹ که در مورد مزاحمت اطفال یا زنان می‌باشد ماده ۶۱۶ ذکر شده‌است.

۹- ماده ۷۲۶ در مورد مجازات معاون در جرائم تعزیری چنین می‌گوید «هرکس در جرائم تعزیری معاونت نماید حسب مورد به حداقل مجازات مقرر در قانون برای همان جرم محکوم می‌شود.»

اولاً - با توجه به نقش معاون در تحقق جرم که محصور در تهیه وسایل ارتکاب جرم و یا تهدید، تطمیع، ترغیب، تحریک و یا تسهیل ارتکاب جرم و... بوده و در عملیات اجرایی جرم به هیچ عنوان شرکت نمی‌نماید اقتضاء دارد مجازات معاون به‌گونه‌یی تعیین شود که در هر صورت از مجازات مباشر خفیف‌تر باشد و امکان تعیین مجازات برابر حتی از سوی حاکم دادگاه نیز وجود نداشته‌باشد لکن با توجه به ماده ۷۲۶ چنانچه حاکم دادگاه حداقل مجازات را برای مباشر جرم تعیین نماید (يك بررسی اجمالی نشان می‌دهد که در بسیاری از موارد در تعیین محکومیتها در دادگاههای ایران به اعمال حداقل مجازات اکتفا می‌شود و حتی در بسیاری از موارد با اعمال کیفیات مخففه از حداقل مجازات هم مجازاتی خفیفتر تعیین می‌شود).

نتیجتاً مجازات مباشر و معاون جرم به میزان برابر تعیین خواهد شد و با توجه به اینکه مباشر با شرکت خود در عملیات اجرایی ثابت می‌کند که درجه جرات و جسارت و خطری که برای افراد و جامعه ایجاد می‌کند در قیاس با معاون جرم در حد بالاتری قرار دارد تعیین مجازات برابر برای شخص مباشر و معاون در هر صورت با

منطق حقوقی و اصول عدالت و اهداف کیفری قانونگذار که برخورد متناسب با بزهکاران است سازگاری ندارد و اصل تناسب بین جرم و مجازات رعایت نشده است قانونگذار باید به گونه‌ی حد و مرز مجازات‌ها را تعیین نماید که امکان تعیین مجازات برابر در هیچ شرایطی برای شخص مباشر و معاون وجود نداشته باشد بی‌تردید معاونین جرم اصولاً افرادی هستند که درجه جسارت و تجری و خطرناک بودن آنان کمتر از افرادی است که رأساً مبادرت به ارتکاب جرم می‌نمایند فی‌الواقع عمل معاونت را افرادی انجام می‌دهند که برای شرکت در جرم آمادگی کافی ندارند و یکی از عواملی که می‌تواند از تجری معاون و دخالت و شرکت این دسته از افراد در عملیات اجرائی جلوگیری نماید اتخاذ تدابیر و سیاست مناسب از سوی قانونگذار در تعیین مجازات شدیدتر برای مباشر است که این امر می‌تواند به‌عنوان یک عامل بازدارنده قوی از شرکت شخص معاون در عملیات اجرائی جرم جلوگیری نماید و شخص معاون با ملاحظه شدت مجازات مباشرت، حاضر به شرکت در عملیات اجرائی جرم نمی‌شود به‌نظر می‌رسد وقتی که قانونگذار مجازات‌ها را به‌گونه‌ی تعیین نماید که حتی امکان و احتمال تعیین مجازات برابر از سوی حاکم دادگاه برای مباشر و معاون باشد این اقدام شخص معاون را ترغیب به شرکت در عملیات اجرائی جرم می‌نماید وقتی که معاون جرم ببیند که مجازات عمل وی در ارائه طریق و تسهیل ارتکاب جرم و... احتمالاً همان مجازاتی را دارد که خود رأساً مرتکب آن جرم شود بدیهی است ترجیح می‌دهد که در بزه شخصاً مباشرت نموده تا از منافع آن بیشتر برخوردار گردد لذا مقتضی است قانونگذار مجازات معاون را به گونه‌ی تعیین نماید که امکان تعیین مجازات برابر برای شخص مباشر و معاون در هیچ شرایطی وجود نداشته باشد.

**ثانیاً -** همه افرادی که مرتکب جرم می‌شوند به یک درجه برای جامعه و افراد آن مضر و خطرناک نیستند و حاکم دادگاه با ملاحظه عوامل گوناگونی که در ارتکاب جرم نقش دارند و با توجه به علل و انگیزه‌های جرم و دفعاتی که شخص مرتکب جرم

می‌شود و با ملاحظه سایر جهات برای شخص بزه‌کار مجازات متناسب تعیین می‌نماید و از این رو است که قانونگذار در کلیه کشورهای جهان و ایران برای شخص مباشر جرم مجازات ثابت مقرر نمی‌دارد و در تعیین مجازات يك حداقل و اکثری تعیین نموده و چه بسا حداکثر مجازات يك جرمی چندین برابر حداقل مجازات آن باشد برای مثال در ماده ۶۵۱، ۶۵۲ در مورد بزه سرقت قانونگذار مجازات حبس از ۵ تا ۲۰ سال برای سارق تعیین نموده‌است تا حاکم دادگاه با توجه به علل و انگیزه‌های جرم و دفعاتی که مجرم مرتکب جرم شده و با توجه به سایر جهاتی که در ارتکاب جرم نقش دارند، اقدام به تعیین مجازات متناسب درباره مجرم نماید. به نظر می‌رسد همین علل و عوامل مختلف و انگیزه‌های متفاوت و نحوه ارتکاب جرم و دفعات ارتکاب باید در تعیین مجازات معاون در جرم نیز ملحوظ نظر قرار گیرد و در تعیین مجازات این دسته از مجرمین نیز قانونگذار يك حداقل و اکثری تعیین نماید تا حاکم دادگاه با ملاحظه جمیع شرایط و اوضاع احوالی که فرد تحت تأثیر آن در ارتکاب بزه معاونت نموده‌است و با توجه به روحیات مباشر و معاون و سایر جهات مؤثر در ارتکاب جرم مجازات متناسب تعیین نماید و تعیین مجازات ثابت امروزه در حقوق کشورهای دنیا پذیرفته نبوده و مطابق با منطق حقوقی و اصول عدالت و اصل تناسب بین جرم و مجازات نیست. خوشبختانه همین مطلب را قانونگذار در ماده ۴۲ قانون مجازات اسلامی مورد توجه قرار داده و در این ماده می‌گوید: «اشخاص زیر معاون در جرم محسوب و با توجه به شرایط امکانات خاطی و دفعات و مراتب جرم و تأدیب از وعظ و تهدید و درجات تعزیر، تعزیر می‌شوند»

لکن معلوم نیست به چه علتی در ماده ۷۲۶ همه آنچه را که در ماده ۴۲ مورد توجه قرار داده‌است به دست فراموشی سپرده و نادیده گرفته و اقدام به تعیین مجازات ثابت برای معاونین جرم کرده‌است.

ثالثاً - ماده ۷۲۶ قانون مجازات اسلامی در مورد مجازات معاونان جرم در

جرائم تعزیری می‌باشد و در مورد معاونان جرم در حدود، قصاص، دیات حاکم نیست و قانونگذار در این دسته از جرائم به‌طور جداگانه برای معاونان جرم مجازات تعیین کرده‌است لکن مواردی وجود دارد که قانون مجازات اسلامی در مورد آنها ساکت است از جمله:

قانونگذار در تصویب قانون مجازات اسلامی سال ۶۱ برای معاون در قتل عمد مجازاتی تعیین نکرده‌بود که این اشکال را در قانون مجازات اسلامی سال ۷۰ برطرف نموده‌است و در فراز دوم ماده ۲۰۷ مجازات معاون در قتل عمد را از ۳ سال تا ۱۰ سال حبس تعیین نموده‌است لکن در قتل شبه‌عمد که مجازات مباشر پرداخت دیه کامل می‌باشد در مورد مجازات معاون جرم همچنان ساکت است و با توجه به نوع خاص آن که ذیلاً بیان خواهد شد نمی‌توان گفت معاونت در قتل شبه‌عمدی جرم نیست قانونگذار در ماده ۲۰۶ قانون مجازات اسلامی قتل را در سه صورت عمدی می‌داند:

« الف) مواردی که قاتل با انجام کاری قصد کشتن شخص معین یا فرد یا افراد معین از یک جمع را دارد خواه آن کار نوعاً کشنده باشد خواه نباشد ولی در عمل سبب قتل شود.

ب) مواردی که قاتل عمداً کاری را انجام دهد که نوعاً کشنده باشد هر چند قصد کشتن شخصی را نداشته‌باشد.

ج) مواردی که قاتل قصد کشتن را ندارد و کاری را که انجام می‌دهد نوعاً کشنده نیست ولی نسبت به طرف بر اثر بیماری یا پیری یا ناتوانی یا کودکی و امثال آنها نوعاً کشنده‌باشد و قاتل نیز به آن آگاه باشد.»

با توجه به شرایط مذکور در این ماده چنانچه فردی بدون آن که قصد کشتن داشته‌باشد دیگری را با مشت یا لگد و یا آلتی که نوعاً کشنده نباشد مورد ایراد ضرب قرار دهد به نحوی که آن عمل نسبت به طرف هم از حیث سن، ناتوانی و بیماری نیز

نوعاً کشنده نباشد و اتفاقاً عمل وی موجب قتل طرف شود یعنی قاتل عمد در فعل دارد و قصد حصول نتیجه اخف را هم دارد لکن اتفاقاً نتیجه شدید که همان قتل است به وقوع می‌پیوندد با توجه به شرایط و حالت‌های سه‌گانه مذکور در ماده ۲۰۶ نمی‌توان این قتل را عمد دانست و چنین قتلی از نوع شبه‌عمد بوده و قاتل باید به اولیاء دم دیه کامل بپردازد. صرف نظر از اینکه در این‌گونه قتلها صرف مجازات دیه کافی برای مجازات مرتکب نیست و در مقایسه با قتل‌های غیرعمدی که در آنها هم مجازات قاتل پرداختن دیه کامل است بین مجازات تعیین شده با جرم ارتكابی تناسب منطقی وجود ندارد. در مورد معاونت در این جرم هم قانون فعلی مجازاتی تعیین ننموده‌است فی‌المثل اگر در این گونه قتلها فردی با تهیه وسایل ارتكاب جرم شخص مباشر را در ایراد ضربی که اتفاقاً منجر به قتل شده یاری نموده‌باشد شخص معاون را نمی‌توان تحت تعقیب قرارداد چون قانون برای معاونت در این نوع قتلها مجازاتی تعیین ننموده‌است و نمی‌توان سکوت قانونگذار را حمل بر جرم نبودن عمل وی نمود چرا که قابل قبول نیست که اگر آن ضرب منجر به قتل نمی‌شد معاون جرم به موجب ماده ۷۲۶ به اتهام معاونت در ایراد ضرب عمدی مستوجب پیگرد باشد ولی اگر آن ضرب اتفاقاً منجر به قتل شود عمل معاون را جرم ندانست لذا قانونگذار لازم است همان‌طوری که خلاء تقنینی مجازات معاون در قتل عمدی را در قانون مجازات اسلامی سال ۷۰ برطرف نموده‌است نسبت به رفع این نقیصه نیز همت گمارد.

رابعاً - علاوه بر اشکالهایی که تاکنون عرض شد اشکال دیگری بر ماده ۷۲۶ به شرح زیر وارد است این ماده مقرر داشته‌است که مجازات معاون در جرائم تعزیری حسب مورد حداقل مجازات مقرر در قانون برای همان جرم است حال آنکه در قانون مجازات اسلامی مبحث تعزیرات مجازات تعیین شده در جرائم موضوع مواد ۶۴۵ - ۶۳۷ - ۶۰۲ - ۵۹۸ - ۵۷۵ که قانونگذار بدون ذکر حداقل مجازات با آوردن کلمه (تا)

اقدام به تعیین حداکثر مجازات نموده است که در واقع حداقل مجازات به میزان واحد اولیه مجازات است با این وصف حداقل مجازات تعیین شده که به موجب ماده ۷۲۶ همان مجازات معاون جرم است به قدری خفیف و ناچیز است که اثر بازدارندگی و تأدیب آن در حد صفر بوده و عملاً بی‌فایده و غیرمتناسب است و در مواردی که قاضی مباشر و معاون جرم را مستحق تخفیف تشخیص دهد اعمال تخفیف مقدور نخواهد بود.

برای مثال ماده ۶۴۵ در مورد عدم ثبت واقعه ازدواج دائم طلاق و رجوع می‌گوید: «به منظور حفظ کیان خانواده ثبت واقعه ازدواج دائم، طلاق و رجوع طبق مقررات الزامی است چنانچه مردی بدون ثبت در دفاتر رسمی مبادرت به ازدواج دائم، طلاق و رجوع نماید به مجازات حبس تعزیری تا یک سال محکوم می‌گردد.» قانونگذار با بیان تا یک سال حبس، فی‌الواقع از یک روز تا یک سال حبس را منظور دارد لذا چنانچه شخصی، مجرم را در ارتکاب این جرم به نحوی کمک و مساعدت نموده باشد به موجب ماده ۷۲۶ حاکم دادگاه نمی‌تواند در این مورد برای معاون جرم بیش از یک روز حبس تعیین نماید.

و ماده ۶۲۷ در مورد بزه رابطه نامشروع می‌گوید: «هرگاه زن و مردی که بین آنها علقه زوجیت نباشد، مرتکب روابط نامشروع یا عمل منافی عفت غیر از زنا از قبیل تقبیل یا مضاجعه شوند، به شلاق تا نودونه ضربه محکوم خواهند شد و اگر عمل با عنف و اکراه باشد فقط اکراه‌کننده تعزیر می‌شود.»

یعنی حداقل مجازات جرم مذکور در این ماده ۱ ضربه شلاق است و چنانچه شخصی در بزه فوق معاونت نماید حاکم دادگاه بیش از یک ضربه شلاق نمی‌تواند تعیین کند.

و حتی قانونگذار در ماده ۵۷۵ در مجازات مجرم حداقل و اکثری تعیین ننموده و

درواقع جرم موضوع این ماده فاقد حداقل مجازات است در این ماده آمده است «هرگاه مقامات قضائی یا دیگر مأمورین ذیصلاح برخلاف قانون توقیف یا دستور بازداشت یا تعقیب جزائی یا قرار مجرمیت کسی را صادر نمایند به انفصال دایم از سمت قضائی و محرومیت از مشاغل دولتی به مدت پنج سال محکوم خواهند شد» با توجه به اینکه در مورد این جرم قانونگذار حداقل مجازاتی تعیین نکرده است لذا چنانچه شخصی در این جرم معاونت نموده باشد حاکم دادگاه نمی‌تواند مجازات وی را تعیین نماید چرا که مجازات معاون جرم در جرائم تعزیری به موجب ماده ۷۲۶ این قانون حداقل مجازات مقرر در قانون است در حالی که در مورد این جرم حداقل مجازاتی تعیین نشده است.

۹-۲- قانونگذار در ماده ۶۶۴ ق.م.ا می‌گوید: «هر کس عالماً عامداً برای ارتکاب جرمی اقدام به ساخت کلید یا تغییر آن نماید یا هر نوع وسیله‌یی برای ارتکاب جرم بسازد، یا تهیه کند به حبس از سه ماه تا یک سال و تا ۷۴ ضربه شلاق محکوم خواهد شد.» بی‌تردید بر طبق اصول کلی پذیرفته شده حقوق جزا در کلیه کشورهای جهان علی‌الاصول صرف تهیه مقدمات و وسائل برای ارتکاب جرم، جرم نیست مگر اینکه برحسب قانون استثنائاً جرم مستقلی باشد و در ایران نیز تا قبل از تصوب این قانون نیز چنین بوده است لکن در حال حاضر به موجب ماده ۶۶۴ صرف تهیه وسایل به قصد ارتکاب جرم، جرم می‌باشد و از طرفی به موجب تبصره ۲ ماده ۴۱ همین قانون حتی شخص پس از وارد شدن در عملیات اجرائی چنانچه بدون دخالت عوامل خارجی از ارتکاب جرم منصرف گردد و جرم منظور را به پایان نرساند عمل وی علی‌الاصول جرم نیست با این وصف چگونه می‌توان صرف تهیه یا ساخت وسایل به قصد ارتکاب جرم را بدون داخل شدن در عملیات اجرائی جرم، جرم دانست با اطلاقی که این ماده دارد و با توجه به اینکه بسیاری از وسایل و ابزار هستند که هم می‌توان در مقاصد



مشروع از آنها استفاده کرد و هم در ارتکاب جرم و مقاصد نامشروع، در نتیجه نیروهای انتظامی و مأمورین کشف جرائم ناگزیر خواهند بود به محض مشاهده این ابزار و وسایل در دست مردم در امور داخلی و محرمانه و حتی اندیشه و قصد مردم دخالت نموده و وارد تجسس شوند و دارندگان، سازندگان و تهیه‌کنندگان این ابزار و وسایل را مورد بازجویی و تحقیق قرار دهند که قصد آنان از تهیه و یا ساخت آن وسایل چه بوده است تا اگر برای مقاصد نامشروع و ارتکاب جرم تهیه نموده‌اند آنان را تحت پیگرد قرار داده و تحویل مقامات قضائی نمایند چرا که به موجب این ماده صرف تهیه و ساخت وسایل به قصد ارتکاب جرم، جرم می‌باشد برای مثال خانمی که از بازار اقدام به خرید يك عدد کارتد نموده است به موجب این قانون مأمورین کشف جرائم باید وی را به عنوان مظنون تحت بازجویی قرار دهند و تحقیق نمایند که آن کارتد را برای چه منظوری خریداری نموده است آیا برای کشتن شخصی تهیه نموده است یا به منظور استفاده در آشپزخانه؟

و یا اینکه هر شخصی که وارد کلیدسازی می‌شود و اقدام به ساخت و تهیه چند عدد کلید می‌نماید از او هم باید مأمورین کشف جرائم بازجویی و تحقیق نمایند. که ساخت کلید به چه منظوری بوده است برای ارتکاب سرقت بوده یا اینکه برای درب منزل خود اقدام به ساخت کلید نموده است.

با وصف مذکور به نظر می‌رسد اگر دستگاه قضائی بخواهد طبق مفاد این ماده عمل نماید نتیجه آن خواهد بود که مأمورین کشف جرائم باید به محرمانه‌ترین امور افراد جامعه دخالت نموده و در اجرای مفاد این ماده درصدد کشف قصد و نیت دارندگان وسایل مذکور برآیند در نتیجه بدگمانی، هرج و مرج و بی‌نظمی جایگزین نظم عمومی خواهد شد و از افراد جامعه امنیت و آسایش سلب می‌شود و به نظر می‌رسد جرم دانستن و کیفر دادن افراد صرف تهیه یا ساخت وسایل به قصد ارتکاب جرم با

هر دو هدف قانونگذار یعنی برقراری نظم عمومی و اقامه عدل در تعارض است لذا پیشنهاد می‌شود قانونگذار در این ماده تجدیدنظر نموده و جز در موارد استثنائی نظیر تهیه اسلحه غیرمجاز به قصد کشتن دیگری که صرف تهیه اسلحه مستقلاً جرم می‌باشد در مابقی موارد صرف تهیه یا ساخت وسایل به قصد ارتکاب جرم و ساخت و یا تغییر کلید مادام که قصد و نیت تهیه‌کنندگان به منصفه ظهور نرسیده و وارد عملیات اجرایی جرم نشده‌اند جرم تلقی ننموده و اصل را بر اباحه اعمال قرار دهد.

والسلام علی عباداله الصالحین



### ایراد به قانون مشروطه

بهاء الواعظین معروف می‌گوید: در ابتدای مشروطه به خانه‌یی رفتم که پیرزنی و دختر جوانی در آنجا بودند، پیرزن پرسید: منظور از مشروطیت چیست؟  
گفتم قوانین جدید. گفت مثلاً چه؟  
مرا شوخی گرفت، گفتم مثلاً دختران جوان را به پیرمردان دهند و زنان پیر را به جوانان!

دختر گفت این چه فایده دارد؟!

پیرزن بلافاصله گفت:

ای بی‌حیا، حالا کار تو به جایی رسیده که بر قانون مشروطه ایراد کنی؟